

پیشنهادی برای بررسی اتنوگرافیک پدیده‌های چندجایی: زندگی‌نگاری

علی مراد عناصری^۱

تاریخ دریافت: ۹۷/۱/۱۵ تاریخ تایید: ۹۷/۴/۲۲

چکیده

این مقاله در پی آن است که با طرح مسأله‌ی چندجایی بودن برخی پدیده‌ها به ویژه در پیوستار چندقومیتی، و از نظر نگارنده، چندزیستی ایران - نه ترکیبی و چندرگه بودن - نشان دهد که چه امکانات اتنوگرافیکی پیش روی پژوهش‌گر وجود دارد. پرسش پیش روی نویسنده از دل کار میدانی و مشکلاتی که در عمل رخ نموده‌اند برخاسته و سپس در پی آن بوده‌ام که چهارچوب روشی را بسازم که به لحاظ نظری و راهنمایی عملی، برای پژوهش‌هایی این چنین راه‌گشا باشد. بنیاد کار بر نوشته‌ی مارکوس و پیشنهاد او برای در - پراکسیس - ساختن گونه‌ای از اتنوگرافی چندجایی گذاشته شده است. از پی همین پراکسیس، تلاش کرده‌ام این چنین روشی را در جاهایی پی بگیرم که به تعبیر اوژه، نامکان هستند. نامکان‌هایی که در پیش‌نهاد من، ویژگی هتروتوپیایی فوکویی دارند. از این رو، چنین شکلی از مردم‌نگاری، دست به آفرینش میدان و موضوع مورد مطالعه‌اش می‌زند؛ آفرینش‌گری، آن چنان که فوکو بدان می‌پردازد. نام این پیش‌نهاد را «زندگی‌نگاری» می‌گذارم.

واژگان کلیدی: اتنوگرافی، مردم‌نگاری چندجایی، مردم‌نگاری چندنامکانی، زندگی‌نگاری، دوستی

بیان مساله

در این مقاله، از مردم‌نگاری به عنوان روشی کیفی برای ارائه‌ی داده‌های ژرف، غنی و چندلایه، از پی مشارکت و دخالت پژوهش‌گر، سخن خواهیم گفت. «جنبه‌های عادی و معمولی زندگی روزمره، برای مردم‌نگار بسیار باارزش است» (ایمان، ۱۳۹۱: ۴۶). «مردم‌نگار، به جای مشاهده‌ی مستقل و جدا، و بیرون از میدان، به زندگی روزمره‌ی افراد مورد بررسی خود وارد می‌شود» (ایمان، ۱۳۹۱: ۴۶) «تا دریابد که مردم چه می‌کنند، در آن جا چه می‌گذرد، چگونه می‌گذرد، و مردم کارها را چگونه انجام می‌دهند» (ایمان: ۱۳۹۱، ۴۳). مردم‌نگاری روشی است که می‌تواند در همه‌ی شاخه‌های علوم اجتماعی و متناسب با دامنه‌ی پژوهش به کار بسته شود (نگاه کنید به Creswell, 2007)؛ گرچه از پی اندازه و ژرفای این دامنه، و تراز پژوهش، نیاز به هماهنگ کردن روش با موضوع و میدان خواهد بود. نشان خواهیم داد که از پی همین نیاز به هماهنگ کردن روش با میدان و موضوع، و در برخورد با چالش‌های پیش روی مردم‌نگاری و برخی هم‌نشینی‌های آن با بنیادهای انسان‌شناختی، از جمله دگرگون شدن انگاره‌ی میدان، مکان، فرهنگ، شهروند، مردم و... (برای نمونه نگاه کنید به Appadurai, 1996؛ Anderson, 1991؛ Gupta & Ferguson, 1997؛ Kearney, 2004) گونه‌های مختلفی از مردم‌نگاری شکل گرفته‌اند. از میان این گونه‌ها، من بر «مردم‌نگاری چندجایی»^۱ تمرکز خواهم داشت و تلاش می‌کنم تا پیش‌نهادی برای کاربست آن در بررسی‌های اجتماعی به دست دهم. نشان خواهم داد که در پیش‌نهاد من، میدان، این «جا»^۲ها کجا هستند و چه ویژگی‌ها و پیوندهایی با هم دارند. نخست، برای پی‌گیری این پیش‌نهاد، درباره‌ی برداشتی که از مردم‌نگاری چندجایی دارم، و سپس، از نامکان‌ها خواهم گفت؛ در پاره‌ی بعدی، خواستم این است که نشان دهم این

۱- Multi-Sited Ethnography؛ فالزون در دیباچه‌ای که بر کتاب «مردم‌نگاری چندجایی: تئوری، پراکسیس و محلی‌گرایی در پژوهش امروزی» نوشته است، می‌گوید که در ادبیات مربوط به این روش، site نه فقط به معنای دقیق جای‌گاه (location)، یا مکان (place) [یا فضا (space)]، بل که هم‌چنین، بیش‌تر به معنای جایی که از آن به چیزی نگاه می‌شود، و چشم‌انداز (perspective) هم به کار گرفته می‌شود (Falzon, 2009: 2). از این رو، می‌اندیشم «جا» (در جایی بودن، در آن جا بودن، به جایی نگریستن، جایی را حس کردن، زندگی‌ای که در جایی هست)، بهتر از هر واژه‌ی دیگری این حساسیت را نشان خواهد داد. تعبیر درخشان گاستون باشلار درباره‌ی «جا»-یی که در صندوق‌ها، کسوها، آشیانه‌ها و در درون صدف‌ها هست را هم، در یاد داشته‌ام (بوطیقای فضا)، جای درون پاکت‌های نامه و آلبوم‌های تمبر، جیب‌ها، رخت‌ها که خود جای تن هستند و... یا برای من، جایی در دل، که خانه‌ی دوستانم است، جایی که جان دوستان در آن می‌ماند.

۲- site: در پیش‌نهادم، بر معنای جامعه‌شناسانه و هم‌ریشگی جا و موقعیت situation تاکید دارم (نگاه کنید به دوبور، ۱۷۱).

نامکان‌ها می‌توانند ویژگی هتروتوپیی فوکویی را داشته باشند و در این صورت، به کار تغییر و آفرینش‌گری شیوه‌ای از زیستن، و نه فقط توصیف یا تفسیر ریختی از زندگی، خواهند آمد. جاهای این مردم‌نگاری چندجایی در پیش‌نهاد من، نامکان‌هایی خواهند بود که به سخن فوکویی، ویژگی هتروتوپیک دارند^۱. یعنی جاهای شناور و درهم‌تنیده‌ای که بیرون از هژمونی مسلط هستند، نقاط رهایی‌ای که زمینه‌ای برای خودآیینی و ساختن خویشتن هستند؛ دگرجایی که در آن‌ها، زندگی دیگر، زندگی بهتر - آن چنان که مارکس می‌گوید: در آن «کسی از نیاز دیگری بهره‌کشی نمی‌کند» (نگاه کنید به مارکس، ۱۳۸۷: ۲۰۰) -، و از پی آن، رهایی، ممکن می‌شود. تفاوت روشن این مردم‌نگاری چندجایی، با آن شکلی از مردم‌نگاری که در شبکه‌های ارتباطی، بر کنش‌گری کنش‌گران نسبتاً آزاد در شبکه‌های تکنولوژیک و مجازی، و الگوهای این کنش‌های میان‌ذهنی تمرکز دارد، پرداختن به ماتریالیت‌های زندگی، و نه شیوه‌ی فهم خویشتن، بازنمایی ذهنی و تولید پدیدارشناختی معنا و به کارگیری آن در شبکه‌ی ارتباطی میان دیگر کنش‌گران، است. در واقع، به جای تمرکز بر نفس ارتباطات جداشده از زندگی‌های مرتبط شده به هم، به جای یک مردم‌نگاری از جابه‌جایی و گردش، بر کلیت مکانی، به کالبد، به مردم‌نگاری در جابه‌جایی می‌پردازم. مردم‌نگاری پیش‌نهادی من، نه یک مردم‌نگاری علم و تکنولوژی ارتباطی، نه یک مردم‌نگاری ارتباطات، نه یک مردم‌نگاری کنش‌گر - در - شبکه‌ی ارتباطی پیرامونش، که یک مردم‌نگاری از ماتریالیت‌های زندگی‌هایی است که در یک میدان جا نشده و از پی جابه‌جایی، تبدیل به آن چیزی می‌شوند که زیسته و بررسی می‌شود. روان و منتشر شدن یک جا، جان، تن، مکان، نه نفس روان شدن؛ نه شکل ارتباط آدم‌ها با هم، که ریخت زندگی خود آدم‌ها. پیش‌نهاد من، مردم‌نگاری به مثابه زندگی، به مثابه کوچ‌نشینی، «زندگی‌نگاری» است. این مردم‌نگاری، یک مردم‌نگاری از «موقعیت»^۲ است؛ «اعمال تغییر مادی در جهان» (Marcus, 1995:97). پس می‌توان گفت که در چشم من، تعریف کلاسیک میدان، سوپه‌ای متافیزیکی دارد، و امری زبانی است؛ نمایی ذهنی است که بر ماده، بر شکل زندگی تحمیل می‌شود؛ این چنین است که اتنوگرافی به بررسی شکل ذهنی میدان می‌پردازد، نه ریخت حقیقی آن. می‌کوشم روشی را بسازم که از ماتریالیت‌ها در برابر تحمیل شکل‌های زبانی اندیشه و ذهن دفاع کند. پس فوکو را علیه هر آن خوانش متافیزیکی، ذهنی و نمایشی‌ای از او به کار می‌برم که زندگی را به فرهنگ فرو می‌کاهد. هم‌چنین، چندجایی بودن، و کوچ‌رو بودن،

۱- در این پژوهش، مردم‌نگاری چندجایی با تمرکز بر پیش‌نهاد مارکوس، نامکان‌ها با پرداختن به خوانش اوژه از فضا در نوشته‌های مرلوپونتی و تعبیر نامکان میشل دوسرتو، و هتروتوپیا آن چنان که فوکو در چشم داشته در بنیاد کار گذاشته شده و به پیش‌نهادها و دیدگاه‌های دیگر در این موارد، دست کم در ساختار اصلی، نپرداخته‌ام.

۲- situation (نگاه کنید به پانویس دوم)

به هیچ وجه به معنای چندرگه‌ای، و ترکیبی و تلفیقی بودن نیست؛ سخن از وجودی است که در یک چهارچوب جا نمی‌شود.

این مقاله به فرم مردم‌نگاری و مسایل شکلی آن، از جمله چگونگی تعریف میدان، نقش مردم‌نگار و شیوه‌ی پروبلماتیک کردن مساله، که لزوماً انسان‌شناختی نیست (نگاه کنید به Atkinson & Hamersley, 1994 و Creswell, 2007) توجه دارد، و جلوتر، در سخن مارکوس، نشان خواهیم داد که انگاره‌ی بنیادین «میدان» شکل گرفته بر اساس «فرهنگ» و جداشده در «زمان» (تاریخ) و «مکان» (جغرافیا)، چگونه دود می‌شود و به هوا می‌رود و بایستگی روی کردی نوین به مردم‌نگاری، از کجاست. تلاش می‌کنم نشان دهم که، دست کم در پیش‌نهاد من، انتخاب مردم‌نگاری چندجایی در پی کنشی سیاسی و انتقادی در راستای مقاومت در برابر پذیرش بنیادهایی هم‌چون «فرهنگ» و کلی دیدن آن^۱، «تفسیر» و نه تغییر، «دفاع از وضعیت موجود و حفظ آن» از جمله از راه «حفظ فاصله‌ی پژوهشی و پرهیز از مداخله در موضوع و میدان» خواهد بود. با پروبلماتیکی جامعه‌شناختی، می‌کوشم انگیزه‌ای را پی بگیرم که از پذیرش یک موقعیت، طبقه، منزلت، حاشیه و جای گرفتن در آن تن می‌زند، و از جای‌گاهی که در ساختار قدرت برای او تعیین شده، بیرون می‌زند و از اخلاقیات ویژه‌ی آن جای‌گاه تخطی می‌کند. در واقع بخشی از بایستگی به کار گرفتن این شکل از مردم‌نگاری از سوی من، آزاد کردن اتنوگرافی از بند مفاهیم دگرگون‌ناشدنی انسان‌شناسی کلاسیک و گزاره‌های پارادایمی آن، به ویژه «فرهنگ»، و به کار گرفتن آن با بینشی جامعه‌شناختی است که دیگر در پی جدا کردن یک میدان از بستر و هم‌نشینی‌ها و چندگانگی‌هایش نیست (نگاه کنید به Gill, 2001). بدین گونه، نقش مردم‌نگار در پیش‌نهاد من، نه پژوهش‌گری است که از فراز جای‌گاه دانشی خویش در آزمایشگاهش، و با حفظ فاصله و دخالت نکردن در موضوع و میدان، معنابخش و مشاهده‌گر زندگی داده‌رسان‌ها است، بل که کنش‌گری خواهد بود که در پراکسیس شناخت و دگرگونی خود و موضوع و میدان، به ویژه با انگیزه‌هایی انتقادی، به مثابه یک کنش‌گر سیاسی، و در رد وضعیت موجود، در میدان زندگی خواهد کرد. از این رو، دوست شدن و دوستی کردن را چهارچوب حضور او در این زندگی می‌دانم. این جاست که انگاره‌های دوتایی‌ای هم‌چون خودی - غیرخودی، من - دیگری، ما - آن‌ها، دوست - دشمن، خدای‌گان - بنده، ارباب - رعیت، ذهن - عین، سوژه - ابژه، شناسا - شناسایی شونده، فرد دارای «مالکیت خصوصی» - فرد دارای «مالکیت خصوصی»، زن - مرد، دگرجنس‌باز - هم‌جنس‌خواه، فرادست - فرودست، و

۱- «فروکاست هستی به دانستن» (نقد مارکس به ایدئالیسم هگل) (نگاه کنید به باسکار، روی؛ در باتامور و دیگران. فرهنگ‌نامه‌ی اندیشه‌ی مارکسیستی. برگردان اکبر معصوم‌بیگی. بازتاب نگار. ۱۳۸۸. ص ۱۲۸).

مفاهیمی هم‌چون حصارکشی، حصن^۱، غیرت، مالکیت شخصی و خصوصی، حقوق انتظام گرفته بر پایه‌ی فردیت و مبادله (فوکو، در کلی، ۱۳۹۳: ۳۸)، سرمایه، تمایز، مرز و... شیوه‌ی پروبلماتیک کردن را در پیش‌نهاد من ریخت نخواهند داد. من تلاش می‌کنم اجتماع (هم‌بوده، کامیونیتی) را بر اساس موقعیت مشترک انسان‌ها و ریخت‌های زندگی^۲ آن‌ها دریابم، از این رو، مردم‌نگاری برای من «زندگی‌نگاری» خواهد بود؛ خود زندگی، موجود زنده (دیویی، ۱۳۹۱)، «نفس وجود داشتن، نه [از بابت] جانشینی [آن] برای معنا یا حق» (آدورنو و هورکهایمر، ۱۳۸۹: ۲۵۵).

مردم‌نگاری چندجایی

مردم‌نگاری چندجایی، آن چنان که جورج مارکوس، از نخستین نهندگان آن می‌گوید (Marcus, 1995: 95)، نه یک روش به دقت فرمول‌بندی‌شده و ساخته و پرداخته شده که باید مو به مو، هم‌چنان که در کارهای پیشینی انجام شده، در پیش گرفته شود، که روشی در حال ساخته شدن است و هر پژوهش‌گری می‌تواند این ایده را به شیوه‌ی ویژه‌ی خود، و بسته به بایستگی‌های محلی پیش ببرد. زیرا، آن چه ما را وادار به روی کردن به چنین دیدگاهی و به کار بستن آن می‌کند، در هر نمونه، ویژگی‌های خود را دارد. تلاش می‌کنم به برخی از این ویژگی‌ها بپردازم.

مارکوس، در نوشتار «مردم‌نگاری، درون/ بیرون سیستم: نیاز به مردم‌نگاری چندجایی» (Marcus, 1995) از چرخش و دوره‌ی فرهنگی، ... دگرگون شدن ساختاری حوزه‌ی عمومی، درهم‌تنیدگی زیست‌جهان و سیستم (هابرماس)، به هم خوردن ساختار جامعه‌ی سرمایه‌داری، تغییر برداشت از سلسله‌مراتب مردمان در کلیت جهان استعمارگر/ استعمارشده (ما/ آنها) و... سخن می‌گوید و پیش از پرداختن به روش، زمینه‌ای را برای به‌کارگیری مردم‌نگاری چندجایی فراهم آورده و از چرایی بایستگی آن سخن می‌گوید. فالزون (Falzon, 2009) در تشریح بنیادهای نظری، جنبش‌های علمی و موقعیت زمینه‌ای و فضایی که مارکوس در آن به ضرورت تغییر شکل دادن مردم‌نگاری رسیده است، با ارجاعی به سخن مارکس (امانیفست در پانیچ و لیزا، ۱۳۸۶: ۲۸۰) می‌نویسد: «اکنون زمان دود شدن و به هوا رفتن میدان انسان‌شناختی رسیده است». گرچه اینگولد (Ingold, 2007) در مقاله‌اش به روشنی نشان می‌دهد که

1- acquires (erwirbt)

2- form of life

نگاه کنید به (Althusser, 2010: 13): (مارکس دانش نوینی را بنیاد نهاد: دانش تاریخ «فرماسیون»‌های اجتماعی)

Marx established a new science: the science of the history of 'social formations'

مردم‌نگاری همان انسان‌شناسی نیست، ولی واقعیت این است که در بسیاری از موارد، دست کم در بررسی‌های کلاسیک (پیرو مالینوفسکی)، حدود میدان کار اتنوگرافیک، که فالزون خواست و نیاز دود شدن و از میان برداشتن سختی آن را، برای نمونه، در نوشته‌ی مارکوس می‌یابد، بر اساس ویژگی‌ها یا محدودیت‌های بینشی انسان‌شناختی، یعنی بنیادین دانستن «فرهنگ» تعیین می‌شد. این که باید گروهی مجرد، و به لحاظ زمانی و مکانی جدا شده از دیگر مردمان یافته می‌شد و حدود جغرافیایی، فرهنگی، ساختار خویشاوندی و زبانی، و آیین‌های یک‌سره متمایز و جدا افتاده‌ی آن‌ها، به عنوان شکلی از زندگی عقب‌مانده [یا غیرعادی] در پیوستار تکاملی «فرهنگ» با محوریت فرهنگ مسلط، در یک بازه‌ی زمانی طولانی از حضور مردم‌نگار در میدان بررسی می‌شد (Amit, 2000: 2).

نکته‌ی دیگری که با ارجاع به مقاله‌ی اینگولد، برای تاکید بر تعبیر مارکوس: «دگرگون شدن زیبایی‌شناختی مردم‌نگاری» (Marcus, 2007)، می‌توان به آن اشاره کرد، این است که مردم‌نگاری در پی گونه‌ای بررسی تفسیری - تاریخی موضوع می‌باشد (ایدئوگرافیک)^۱، نه مطالعه‌ی علمی (نوموتیک)^۲ به معنایی که انسان‌شناسی تعمیمی در پی آن است؛ از این رو، شیوه‌ی دست‌کاری‌های فرمی و زیبایی‌شناختی در مردم‌نگاری، می‌تواند به خلاقیت در سامان‌دهی داده‌ها بیانجامد. این خلاقیت و سیال بودن فرم مردم‌نگاری، می‌تواند به خوبی با ویژگی‌هایی که مارکوس بدان‌ها اشاره می‌کند: «تغییرات پایایی چیزها و پدیده‌ها، چندسویه شدن‌ها، پیوند خوردن‌ها، در دل هم تنیدن‌ها، و حرکت و دگرگونی‌های پرشتاب» (Marcus, 2007)، هماهنگ شود.

مارکوس، در جست‌وجوی شیوه‌های نوین کارآمدتر مردم‌نگاری در زمانه و جهان امروز، به ویژه بر دو نکته دست می‌گذارد. نخست، به زمان دراز (دست کم شش ماه) فرآیند مردم‌نگاری کلاسیک می‌پردازد و با پیش کشیدن مفهوم «پیچیدگی»، گذراندن چنین زمانی را در روزگار امروز ناممکن و ناکارآمد می‌داند. تاکید می‌کند که از آن جا که بنای مردم‌نگاری کلاسیک، بررسی اجتماعات به عمد جدا پنداشته شده از جهان امروز بوده، در آن‌ها، زمان و مکان در وضعیتی ایستا و دست نخورده بررسی می‌شدند. می‌توان نگاه مارکوس را این چنین گسترش داد: بسیاری از مکان‌های زندگی امروز ما، که دیگر از الگوی شرق‌شناسانه‌ی «جهان استعمارگر / جهان دور افتاده از تمدن و بدوی استعمارشده» (غرب / شرق یا مرکز / پیرامون)، پی‌روی نمی‌کنند، پیایی از نو بازسازی می‌شوند. آرایش عناصر موجود در میدان‌ها، با شتاب و پیایی

۱- سرشت تفسیربردار علوم فرهنگی. وابسته به زمان و مکان و بستر و یافت

۲- سرشت تبیینی و بی‌چون و چرای علوم طبیعی. تعمیم‌پذیری جدای از زمان و مکان

دگرگون شده، و با آمدورفت آدم‌ها تغییر می‌کند. از این رو، حضور درازمدت مردم‌نگار در چنین میدان‌هایی ناکارآمد است. من نام این دل‌نگرانی مارکوس را، از پی همان دگرگونی زیبایی‌شناختی، «برخورد امپرسیونیستی با میدان» می‌گذارم. میدان هر دم دگرگون‌شونده، زیر نور چراغ‌های شهر را، چگونه می‌توان توصیف کرد؟ هنگامی که هر لحظه دست‌فروشی بساط خود را بر زمین پهن می‌کند یا گروهی از مردم، بیرون از هرگونه رده‌بندی، اجتماعی را به صورت صف به وجود آورده و زندگی، هویت، شخصیت، فرهنگ، رفتار طبقاتی، ساختارهای جامعه، ارتباطات انسانی و کنش‌های متقابل خود را در آن لحظات بسیار گذرا نشان می‌دهند. پس به بهای پرداختن به پیچیدگی و به دست دادن توصیفی تا جای ممکن پرمایه، با گذر از تو در توهای جاهای به هم پیوسته و با هم‌سفر شدن با مردمان، می‌توان با آن‌ها زندگی کرد و جان جهان ایشان را دریافت. در این بینش و شیوه از مردم‌نگاری، میدان و کار میدانی، نه بر اساس یخ‌زدگی و جمود زمان چرخشی (الیاده، ۱۳۹۳؛ و دوبور، ۱۳۹۳: ۱۴۱) یا زمان بی‌بازگشت سرمایه‌داری (دوبور، ۱۳۹۳: ۱۵۱) و صورت‌نمایشی آن (دوبور، ۱۳۹۳: ۱۵۷) و مکان جدا شده، نه بر اساس تمایز میان «من» و «دیگری»، یعنی سوژه‌ی مردم‌نگار شناسنده و ابژه‌ای که خود را می‌شناساند، بل که بر اساس دگرگونی چشم‌انداز «من» از پی جابه‌جایی در مکان و زمان تعریف، «و هرگونه جدایی، در حرکت منحل می‌شود» (دوبور، ۱۳۹۳: ۱۰۰). گاپتا و فرگوسن (Gupta & Ferguson, 1997) با پیش کشیدن پیش‌نهاد بازنگری بنیادین در انگاره‌های فرهنگ، فضای فرهنگی و تمایز فرهنگی، یعنی انگاره‌هایی که میان «ما» و «آن‌ها»، «این‌جا» و «آن‌جا» جدایی می‌اندازند، بر این باور هستند که پژوهش‌گر، هم باید به فرآیندهایی که تمایزها را برمی‌سازند، و هم به پیوستگی‌های درونی، فراروی‌ها و پل‌زدن‌ها، گذرگاه‌ها و تقاطع‌ها و برخورد‌ها، فضاها، مشترک و تبار آن چیزهایی که این دو دستگی‌ها را نادیده می‌گیرند بپردازد. آن‌ها می‌گویند (Gupta & Ferguson, 1997): ما پیایی در حلقه‌ها، زنجیره‌ها و رشته‌ها، و شبکه‌های ارتباطی چندگانه‌ی ناگهانی و پیش‌بینی نشده، با آدم‌های اتفاقی و در مکان‌ها و دامنه‌های قدرت و فعالیت پیش‌بینی نشده هم‌دست و وارد تعامل می‌شویم؛ در چنین وضعیت و میدانی، چالش بنیادین پیش روی مردم‌نگار آن است که چگونه پیوندهایی که پیش از این، در میدان‌های مشخص و محدود گرد آمده بودند. این جاست که اتنوگرافی چندجایی را هم‌چون راه حلی برای این دشواری پیش‌نهاد می‌کنند (نگاه کنید به Robben & Sluka, 2007; 332).

دومین نکته که مارکوس (Marcus, 1995)، در بایستگی به کارگیری مردم‌نگاری چندجایی، بدان اشاره می‌کند آن است که، هنگامی که خواست مردم‌نگار توصیف یک پدیده است، نه یک

مکان یا حدود جغرافیایی - از نظر فیزیکی و زمانی - به عمد جدا شده، دیگر دلیلی برای باقی ماندن در یک مکان - زمان، که می‌توانست به هر شیوه‌ی دیگر سازمان داده شود، وجود ندارد. این جا، مکان و زمان فشرده و چندبعدی می‌شوند. برای نمونه، هنگامی که مردم‌نگار در پی بررسی موضوع «سفر» است، شرایط سفر، دلتنگی، غم غربت، نگرانی امنیتی مسافر و... بسیار فراتر و بنیادی‌تر از معماری و ویژگی‌های جغرافیایی ترمینال است و دلیلی ندارد بپذیریم که پدیده‌ی پیوسته‌ی سفر، یا به مکان قابل جداسازی ترمینال محدود شود، یا بتوان کلیت آن را در مکان ترمینال بررسی نمود، یا آن را به یک شبکه‌ی ارتباطی فروکاست. گرچه قطعاً می‌توان در جای خود، به مردم‌نگاری مکان‌میدان جداشده‌ی ترمینال هم پرداخت، ولی وقتی «موضوع» سفر و مسافر است، در اتنوگرافی آن در معنای نوین مردم‌نگاری، دیگر نمی‌توان فقط به یک مکان بسنده کرد و باید با مسافر همراه شد یا به عنوان مسافر، خودنگاری (اتوانوگرافی) کرد (نگاه کنید به فاضلی، ۱۳۹۰)؛ زیرا سفر در درون مسافر است. در مردم‌نگاری چندجایی، نه مبدا، نه مقصد، نه وسیله‌ای که ما را از مبدا به مقصد می‌رساند، نه شیوه‌ی ارتباطی حمل و نقل، بل که آن سرگشتگی و دلتنگی، شوق، و بیم و امید که با ما از مبدا تا مقصد هست، و هم مبدا و هم مقصد و هم وسیله‌ی نقلیه را می‌سازد، و حتی پس از رسیدن به مقصد هم ممکن است باقی بماند، بررسی می‌شود. در چنین روی‌کردی، زندگی درهم‌تنیده‌ی مردمان، و کنش‌های خرد آن‌ها که تا اندازه‌ای رهای از ساختار، و در ارتباط با هم یا از پی مقاومت در برابر آن ساخته می‌شوند، ارزشی بنیادین می‌یابند.

اولف هانرز (Hannerz, 2003)، در نوشتار «این جا، ... آن جا، ... همه‌جا؛ درنگ‌هایی در مردم‌نگاری چندجایی»، که تأملاتی درباره‌ی مردم‌نگاری چندجایی شکل گرفته پیرامون جابه‌جایی مکانی و سفر است (برای بررسی کار میدانی او، بنگرید به Hannerz, 2004)، به همین تفاوت‌ها با مردم‌نگاری در یک میدان ثابت می‌پردازد. او که فعالیت‌های گزارشگران خارجی‌ای که یک روز از نزدیکی فاجعه‌ای طبیعی گزارش می‌دهند، و چند روز بعد کنار یک گور دسته‌جمعی جلوی دوربین می‌ایستند و باز چند روز دیگر، ناگهان از یک اردوگاه موقت پناهندگان سر در می‌آورند را پی گرفته است، دل‌مشغول ویژگی‌ها، تفاوت‌ها و گونه‌گونی میدان‌هاست. هانرز بر این باور است که اگر بتوان هر میدانی را با هر میدان دیگری جابه‌جا کرد، و تنها به رابطه‌ی چند میدان جدا از هم، بدون آن که تغییر و جای‌گزینی آن‌ها دگرگونی‌ای در پژوهش ایجاد کند، پرداخته شود، دیگر نمی‌توان گفت که یک مردم‌نگاری چندجایی پی گرفته شده است. افزون بر این، هم‌چنان که مارکوس گوش‌زد کرده است (Robben & Sluka, 2007; 331)، مردم‌نگاری چندجایی، نه صرفاً زیاد کردن مکانیکی تعداد میدان‌های بی‌ربط به هم و مقایسه‌ی آن‌ها با هم، بل که دیدن پیوندهای چندگانه‌ی میدان، و دریافتن آن

به صورت جاه‌ها، مکان‌ها، و چشم‌اندازهای گوناگون به هم پیوسته است؛ «موقعیت‌ها و جای‌گاه‌هایی که در هم تنیده شده‌اند، در دل هم راه باز کرده‌اند، در هم ریشه دوانده‌اند؛ جاهایی که به طور فیزیکی به هم چسبیده‌اند، یا پیوندی میانشان است و از هم هستند، کنار هم قرار گرفتن آن‌ها و سامان یافتنشان در اشتراک با هم...» (Marcus, 1995: 105). جاهایی که در خوانش من، به تعبیر دلوز (۱۳۹۱)، روی هم انباشته شده، در هم داخل شده و از هم می‌گریزند، و هیچ یک بنیاد دیگری نیست. اتنوگرافی پیش‌نهادی من، پرسه‌زدن در این جاه‌ها، کوچ‌نشستن میانشان، و در پیش گرفتن زندگی‌ای ایلپاتی است. زندگی‌ای که از جای گرفتن در یک میدان، یا قرار گرفتن در یک توالی زمانی، که امکان جا به جا کردن مکانیکی برنامه‌ی آن وجود دارد، تن زده و بیرون می‌رود؛ آن چه که حقیقتش از یک میدان بیرون می‌زند.

ادواردز، در نمونه‌ی دیگری از مردم‌نگاری چندجایی، در مقاله‌ی «افغانستان، مردم‌نگاری و نظم نوین جهانی» (Edwards, 1994)، به همین تجربه‌ی آوارگی و کوچ‌نشستن پرداخته است. او، در دهه‌ی هشتاد میلادی، به همراه جامعه‌ی مورد مطالعه‌اش در یک روستای دورافتاده‌ی کوهستانی در افغانستان، به درون جنگ چریک‌های آزادی‌بخش افغانستان (مجاهدین) علیه حکومت کمونیست، ارتش افغانستان و نیروهای اتحاد جماهیر شوروی کشیده شد. بستگی‌ها و درگیری‌های عاطفی و حرفه‌ای ادواردز با روستاییان آن منطقه، پای او را به جبهه‌های مجاهدین، شهر پیشاور، چند اردوگاه آوارگان و پناهندگان جنگ در پاکستان، اردوگاه‌های ناهم‌گون از پناهندگان گوناگون در واشنگتن، و دو گروه اینترنتی افغانی باز کرد. ادواردز با این پرسش دست و پنجه نرم کرده است: چگونه می‌توان داستانی اتنوگرافیک ساخت که دربردارنده‌ی ویژگی‌های فرامحلی [بیرون‌رونده از یک منطقه]، و نشان‌دهنده‌ی نسبت‌ها و تأثیرهای این میدان‌های چندگانه بر هم باشد. پس آن چنان که در این چند کار میدانی مشخص است، دگرگون شدن زمانی و مکانی، پیچیدگی و فشردگی، و پیش آمدن موضوع‌هایی که در یک میدان کلاسیک جا نمی‌شوند، از بایستگی‌های رو کردن به مردم‌نگاری چندجایی است.

مارکوس (Robben & Sluka, 2007; 331) سپس هفت زمینه یا موضوع قابل بررسی با یک روش مردم‌نگاری چندجایی را این گونه برمی‌شمرد: ۱. راه‌ها و جابه‌جایی‌های مردمان (برای نمونه، فعالیت خبرنگاران بخش خارجی یک خبرگزاری که در تب و تاب رفتن از یک بحران به بحرانی دیگر هستند) [به هم خوردن انگاره‌ی کلاسیک از میدان]، ۲. چیزها (برای نمونه، توزیع و جریان جهانی کالاها یا سبک‌های موسیقی) [به چالش کشیدن بینش سنتی از فرهنگ مادی و هم‌چنین ایجاد ناهم‌زمانی به جای زمان ایستا و جداشده]، ۳. استعاره‌ها و صورت‌های کلی و همه‌گیر تعریف کننده (برای نمونه گسترش مباحث پیرامون تامین سلامتی و سیستم دفاعی

بدن انسان، از ساخت داروها گرفته تا راه‌های دیگر) نمونه‌های بزرگ‌مقیاس و کلان که در بینش سنتی که در پی نمونه‌ی تک و جدافتاده است، سوژه‌ی مردم‌نگاری نمی‌شدند، ۴. روایت‌ها (برای نمونه گسترش و همه‌گیر شدن اسطوره‌ها و داستان‌ها) [ناهم‌زمان شدن و به هم خوردن انگاره از زمان، و هم‌چنین عام شدن یک نمونه‌ی تک‌افتاده، نشستن در بستر و شناور شدن آن میان فرهنگ‌ها و جغرافیا، زیست‌چندگانه‌ی یک پدیده‌ی ساختاری]، ۵. زندگی‌نامه‌ها (برای نمونه سفرنامه‌هایی که تاریخ زندگی را از دل زمینه‌های اجتماعی و فضاها بازگو می‌کنند) [ناهم‌زمانی و چهل‌تکه شدن مکان و رخدادها، هربار از دل زندگی یک تن]، ۶. بحران‌ها و درگیری‌ها (برای نمونه، آواره شدن مردم و نگرانی‌های فراملی پیرامون آن) [جاب‌جایی‌های بزرگ‌مقیاس و ناهم‌زمانی‌های مکانی، درهم‌تنیدگی‌های فرهنگی، اشتراک‌های موقعیتی به جای «فرهنگ» مشترک]؛ و در پایان، ۷. گونه‌ای از مردم‌نگاری چندجایی را بیان می‌کند، که بر روی یک موضوع در حال شکل‌گیری در یک موقعیت مشخص انجام می‌گیرد، به ترتیبی که قرار است آن موضوع در وضعیت آینده‌ی آن موقعیت به نتیجه برسد (برای نمونه، گفت‌وگوی پسران طبقه‌ی کارگر در مدرسه، درباره‌ی وضعیت آینده‌ی کار در کارخانه‌ها) [خیال‌پردازی‌ها و پندارها (در خوانش من: اتوپیاها، هتروتوپیاها، دیستوپیاها)، ناهم‌زمانی‌ها، چندسویگی‌ها و بی‌ثباتی‌ها و تغییر شکل‌ها، به جای بررسی ثبات‌ها].

از پی مواردی این‌چنین، گزارش مردم‌نگار، از اپیزودهای جدا جدا و تکه تکه‌ای از کلیت هستی یک پدیده شکل خواهد گرفت، به ترتیبی که بتوان از دل هر یک از این تکه‌ها، به کلیت پدیده راه یافت؛ یعنی، امر جزئی آیینی امر کلی می‌شود. «گزیده‌ای از زندگی‌ها. زندگی‌هایی در چند سطر، یا چند صفحه، بدبختی‌ها و ماجراهایی بی‌شمار، که در مشت‌ی از کلمات گردآوری شده‌اند. زندگی‌هایی مختصر، که اتفاقی با آن‌ها برخورد می‌کنیم. نمونه‌هایی که کم‌تر از آن که درس‌هایی برای تأمل فراهم آورند، اثرهایی کوتاه به بار می‌آورند که نیرویشان، تقریباً بی‌درنگ خاموش می‌شود» (فوکو، ۱۳۸۹: ۲۱۱ و ۲۱۲).

زندگی‌نگاری: پیش‌نهادی برای یک مردم‌نگاری چندجایی

۱. موضوع: دوستی

در این جا، پس از مرور روش مردم‌نگاری چندجایی در خوانش مارکوس، تلاش می‌کنم شکلی از این مردم‌نگاری را، برای بررسی موضوع «دوستی»، آن چنان که آلترناتیو روابط بهره‌کشانه و سرمایه‌دارانه باشد، پیش‌نهاد دهم و نشان دهم که در کجاها می‌توان در پی آن بود. من فرض می‌کنم که جامعه‌ی موجود، بر اساس شکل‌های گوناگون، پوشیده و پیچیده‌ی

سرمایه «داری» شکل گرفته است و انواع فرادستی - فرودستی و نابرابری در سرمایه (مارکس) و قدرت (فوکو) در آن موج می‌زند؛ دوستی از بابت آن که روابط متقارن میان آدم‌هاست، پیش‌نهاد و آلترناتیو من خواهد بود. دوستی، برای من، همان رهایی بخشیدن به خویشتن مارکسی^۱، همان پروای خویشتن و دیگری داشتن فوکویی^۲ است. آن چنان که فوکو از پی خوانش فلسفه‌های دوستی در یونان باستان می‌گوید^۳، دوستی به مثابه رابطه‌ی متقارن و امکان برابری، که بیرون از ساز و کارهای قدرت سلطه‌گر، می‌تواند زمینه‌ای برای رهایی، خودآیینی آنارشیک، پروای خویشتن داشتن، پرورش خود و پاس‌داری از آن در برابر قدرت منقادکننده، و شیوه‌ای از زیستن باشد؛ همان آنارشیسیم و هم‌بودگی که در داستان گله‌ی آغازین داروین در کتاب توت‌م و تابوی فروید، میان پسران رخ داد و بر علیه پدر، قدرت، سرمایه، شوریدند. فوکو در گفت‌وگویی که عنوان «دوستی، هم‌چون شیوه‌ای برای زیستن»^۴ را بر خود دارد، می‌گوید: این چنین زیستنی ارزش‌مند است، «بیرون از وابستگی‌های نهادی و روابط نهادینه‌شده، ... بی توجه به الزامات منزلتی یا طبقاتی» (Foucault, 1997:137-138)^۵، «شیوه‌ای هنرمندانه برای آفرینش سوژه، خودآیینی، و خودبنیادی؛ آفرینشی زیبایی‌شناسانه، نه به واسطه‌ی استقرار نهادین قانون یا برپایی ساختاری حقوقی - قضایی، یا حتی مذهبی» (دانیالی، ۱۳۹۳: ۲۱۹)، «بدون هرگونه رابطه با امر فی نفسه حقوقی، یا با نظامی اقتدارگرا، یا ساختاری انضباطی» (Gros, 2005:530-531)؛ «تلاشی برای آزادسازی خویشتن، و شکل بخشیدن به زندگی خود؛ آن چنان که فرد بتواند خود را در آن باز شناسد و از سوی دیگران شناخته شود» (Foucault, 1990a:49).

فوکو، هم‌چنین، در گفت‌وگوی «اخلاقیات مراقبت از خویشتن، هم‌چون کرداری برای آزادی»، از این خودآیینی، این پرداختن به خود، که در کار من دوستی را در بر می‌گیرد، به مثابه کنشی برای رهایی یاد می‌کند^۶ (Foucault, 1997:281). یعنی دوستی، مراقبت از خود و دوستان، می‌تواند سیاستی برای رهایی باشد^۷. «تکنیک‌های خود، در شکاف‌هایی به کار بسته می‌شوند که از سایه‌ی دولت‌شهر، قانون و حتی دین بیرون، و جاهایی به حال خود رهانده

1- self emancipation

2- care of self

۳- برای نمونه، نگاه کنید به «تاریخ جنسیت» جلد‌های دو و سه.

4- Friendship as a Way of Life

۵- تاریخ گفت‌وگو، سال ۱۹۸۱ بوده است. گفت‌وگو در چندین مجموعه به چاپ رسیده است. من از این کتاب بهره گرفته‌ام:

Ethics: subjectivity and truth / by Michel Foucault (1997); edited by Paul Rabinow; translated by Robert Hurley and others. The New Press.

۶- تاریخ گفت‌وگو سال ۱۹۸۴ است.

۷- هم‌چنین، نگاه کنید به: آگامبن، ۱۳۸۹: ۵۱.

هستند» (Gros, 2005: 447). چنین هتروتوپیهایی «جاهایی برای ساخت سوژه‌های اخلاقی - سیاسی هستند؛ جاهایی برای تمرین آزادی، که هرگز قابل فروکاستن به ساختار دولت، قانون یا احکام دینی نیستند» (دانیالی، ۱۳۹۳: ۲۲۵). این جاها، این هتروتوپیاها، برای من، جاهایی هستند که دوستی در آنها رخ می‌نماید.

۲. نقش و رابطه‌ی مردم‌نگار: دوستی و برادری

پرسش من، پرسش از موقعیت‌هایی^۱ است که در آن دوستی می‌شود؛ جایی که گروه، هم‌بوده، جامعه ممکن می‌شود؛ در پی یافتن پاسخی هستم برای پرسش کانتی زمیل: «جامعه چگونه ممکن می‌شود؟» (زمیل، ۱۳۹۲: ۱۰۷) و داستان گله‌ی آغازین داروین در توتم و تابوی فروید را به مثابه نمونه‌ای برای امکان جامعه‌ی آنارشیک و برابر می‌خوانم. از پی همین خواست، روی‌کردی را برگزیده‌ام که بیش‌ترین تاثیر میدانی بر پژوهش‌گر را دارد، زیرا پیش از هر چیز، پژوهش‌گر با پراکسیس خود باید در پی رهایی خویشتن و هم‌زمان رهایی دوستانش، رهایی جامعه‌اش باشد. از این، ضرورت و آزادی ما یکی می‌شود. در این پژوهش، دوستی هم موضوع و خواست فرجامین کار است و هم روش رسیدن به آن؛ دوستی، هم‌زمان در پراکسیس ما دوستان، در جماعت ما، پی گرفته و ساخته شده است. هنگامی که موضوع، و روش کار دوستی است، رابطه‌ی پژوهش‌گر با آن چه بررسی می‌کند، «از من - شیء مورد مطالعه، به من - شما، و سپس به من - تو، یعنی کسی که با همه‌ی وجود به هم پیوند خورده‌ایم و در شوق پیوستن به هم هستیم می‌انجامد» (Buber, 1998). دیگر فاصله‌ای میان ما نمانده و کار به پژوهشی درباره‌ی خویشتن دگر می‌شود؛ پژوهش درباره‌ی من، در میان دوستانم، در تن منتشر شده‌ی خود. در میدان چندجایی دوستی، آن چنان که دوستان یک جان در چند تن هستند، «هر چه پیوندهای ما، وابستگی‌های ما بیش‌تر می‌شود، با چالش‌های بیش‌تری روبه‌رو می‌شویم، برخوردهای بیش‌تری پیش می‌آید و چیزهای بیش‌تری [از سلاح‌های علمی برتری‌بخش خود] را از دست داده و خلع سلاح می‌شویم. درگیر رابطه می‌شویم، دیگر باید برهنه و بی‌پرده، صادق باشیم. درمی‌یابیم که آدمی، چه می‌شود که، و چگونه از دیگران جدا می‌شود، یا چه می‌شود که، و چگونه به آن‌ها می‌پیوندد. دست آخر، یک روز، پژوهش به پایان می‌رسد و آن زمان، ما، تنها شاید، میدان را ترک نماییم» (Tillmann-Healy, 2003: 4). هنگامی که دوست شدن هم‌چون روشی برای شناخت، هم‌حسی و نزدیکی به موضوع بررسی به کار گرفته می‌شود، فرادستی پژوهش‌گر و فرودستی داده‌رسان، با روابط متقارن و «دیالوگ دوسویه» (Smitt, 2009)

1 - situation (نگاه کنید به پانویس دوم)

و اخلاق پروای هم داشتن، «مراقبت از یک‌دیگر» (Fine, 1994 و Tillmann-Healy, 2003) جای‌گزین می‌شود. دوستی «با دیگری در هستی بودن» (Tillmann-Healy, 2003) است. از این رو، پژوهش دیگر تنها مشاهده، گفت‌وگو، به کار بستن دستورالعمل‌های مردم‌نگارانه و یادداشت نوشتن از میدان نیست، زندگی است، با همه‌ی پرمایگی آن.

۳. تعریف میدان [جا]

میدان این مردم‌نگاری چندجایی را هم، بر اساس مفهوم «هتروتوپیا»^۱ی فوکو تعریف می‌کنم. خواست من آن است که نشان دهم نامکان‌هایی که می‌خواهم در بافت مردم‌نگاری چندجایی مارکوسی جا بدهم، ویژگی هتروتوپیک دارند، یعنی جاهایی هستند که ارزش‌های اخلاقی آن‌ها چیزی متفاوت از هنجارهای عادی جامعه است. هتروتوپیا جای خودآینی و مقاومت، و آلترناتیوی است که در آن، تکنولوژی‌های تربیت نفس فوکویی، آفرینش خویشتن، و تلاش برای بیرون ماندن از هژمونی نظم موجود ممکن می‌شود. پس بر اساس آن خوانشی که تلاش کردم پیش‌تر روشنش کنم، در تعریف میدانم، نخست به نامکان‌ها و سپس به هتروتوپیا می‌پردازم تا خصلت و ویژگی این «چندنامکانی» را نشان دهم. هم‌چنین، به لحاظ فرم کار و شیوه‌ی نوشتار، پیش‌نهاد می‌دهم که این مردم‌نگاری: «زندگی‌نگاری»، چون کوچ‌روی، هم‌چون اندیشه‌ای کوچ‌رو^۲، رونده میان فلسفه، جامعه‌شناسی، ادبیات، هنر و سرزمین‌های ناشناخته‌ی دیگر - نه تلفیق‌کننده‌ی آن‌ها - رونده در میان آدمیان در پیش گرفته شود؛ از خود بیرون زدن، گرچه همواره در معرض خطر متلاشی شدن باشیم^۳. در هتروتوپیاها، چندگانه‌ی مورد بررسی در کار من، تخطی از ارزش‌های سرمایه‌دارانه رخ می‌دهد. در این هتروتوپیاها، جاهایی هم‌چون پادگان، خوابگاه دانش‌جویی، تیم ورزشی و... زندگی با مناسبات ارتباطی متفاوت و به شیوه‌ای دیگر از شیوه‌های رسمی تبلیغ و تجویز شده دنبال می‌شود؛ هم تخطی رخ می‌دهد و جای‌رهایی است، و هم زندگی اشتراکی پی گرفته می‌شود. شیوه‌هایی که از دید من، آلترناتیو‌هایی رهایی‌بخش هستند. هتروتوپیاها، جاهایی بالقوه است برای مسافرها، غریبه‌ها، شهرستانی‌ها، روستاییانی که با شهر راه نیامده و در حاشیه مانده‌اند، تهی‌دستانی که از سرمایه‌های رایج بی‌بهره‌اند، کارگرا، مردان مجرد، سربازهای اجباری، خوابگاهی‌ها، پردشدگان؛ در زندگی‌نگاری پیش‌نهادی‌ام، می‌کوشم «یک زندگی» (دلوز، ۱۳۹۲: ۶۲۷) را

1- Heterotopia

2- nomadic

۳- هستند، به بیرون رفتن از خودشان تمایل دارند، و [در این راه] با وجود بیم از هم پاشیدگی، خود را به خطر می‌اندازند (باتای، ۲۰۰۱: ۳۰).

بنویسم: «زندگی آدم‌های بدنام» (فوکو، ۱۳۸۹: ۲۱۱ و ۲۱۲).

۳-۱. نامکان‌ها

اوژه در کتاب «نامکان‌ها: درآمدی بر انسان‌شناسی سوپرمدرنیته»^۱ (۱۳۸۷)، همان پیچیدگی مورد نظر مارکوس را با تعبیر سوپرمدرنیته می‌کاود. او، در بخش «جای دیگر و همین دور و ور»، به کاستی‌های انسان‌شناسی در وضعیت روزگار امروز^۲ می‌پردازد و می‌نویسد: «سوپرمدرنیته سکه‌ای است که پست‌مدرنیته تنها روی خط آن را نشان می‌دهد، عکسی است که پست‌مدرنیته نگاتیو آن است. از منظر سوپرمدرنیته، مشکل اندیشیدن درباره‌ی زمان، از فراوانی بیش از اندازه‌ی رخدادها ناشی می‌شود، نه از فروپاشی اندیشه‌ی پیش‌رفت» (اوژه، ۵۲). اوژه سه ویژگی دگرگون شدن «زمان»^۳، «مکان»^۴ و «خویشتن»^۵ مردم‌نگار در روزگار امروز، سوپرمدرنیته، را پیش می‌کشد و نتیجه می‌گیرد که اکنون، مردم‌نگار، از پی این دگرگونی‌ها، به جای پرداختن به سرزمین‌هایی که در مکان‌ها و زمان‌های دور جا مانده‌اند، به همین دور و ور، به «جامعه‌ی نزدیک» (اوژه، ۲۷)، یعنی جامعه‌ای که به آن تعلق دارد، توجه می‌کند؛ [امروز] «مردم‌نگاری، مربوط به این جا و اکنون است» (اوژه، ۲۸) و صدای مردم‌نگار همواره، اکنون، از دل میدانی که این جاست بلند می‌شود. از این رو، دیگری مورد بررسی مردم‌نگار امروز، نه بیگانه و بیرون از ما - که با هم هم‌سان فرض شده‌ایم (اوژه، ۳۹) - بل که دیگری‌ای در اجتماع خود ماست، دیگری‌ای درونی که دیگری نیست، مگر آن که هم‌زمان، خود هم باشد. یعنی انگاره‌ی بنیادین انسان‌شناسی و مردم‌نگاری کلاسیک، جدایی دروغین میان من با دیگری، باید کنار گذاشته شود. فوکو در «درآمدی بر انسان‌شناسی کانت» (۱۳۹۷: ۱۴۹) نشان می‌دهد که چگونه، جستار بنیادین جست‌وجوی حقیقت و درگذشتن از کرانه‌هایی که بر زندگی تحمیل

۱- در این مقاله از برگردان فارسی کتاب بهره گرفته‌ام. گرچه به چشم می‌آید که برگردان با وفاداری زیادی انجام گرفته ولی در برخی جاها که به نظرم متن نارسا بوده و جان نوشته دریافت نشده، آن را با برگردان انگلیسی تطابق داده‌ام. دگرگونی‌های جزئی برآمده از این هم‌سنجی را آورده‌ام، وانگهی شماره‌ی صفحه‌ها را بر اساس همان متن فارسی نوشته‌ام.

2- contemporaneite

۳- شتاب گرفتن و فراوانی رخدادها در نظام جهانی.

۴- تغییر مقیاس‌های مکانی با سفرهای هوایی و حتی سفر به فضا؛ نفوذ ایدئولوژی‌ها با امواج ماهواره‌ها به روستاهای دور دست؛ دگر شدن ادراک ما از فضا در اثر فراوانی مفراط فضاها.

۵- متن [انسان‌شناختی] بیش‌تر بیان‌کننده‌ی خود مولف است تا موضوع مطالعه؛ خواست تفسیر - زندگی به شیوه‌ی خود؛ تاکید بر مرجعیت فردی برای تفسیر خاص بودگی‌ها که از دل این زندگی برآمده؛ خاص بودن اشیاء، گروه‌ها، و تعلقات؛ تشکیل دوباره‌ی مکان‌ها؛ ضدیت با هم‌سان‌سازی - جهانی کردن - فرهنگ (اوژه، ۶۱).

شده‌اند، به مساله‌ی «بازگشت به خویشتن»^۱، به تمایز «خود - دیگری» عوض شده است.^۲ اوژه سپس در بخش «نامکان‌ها» از همین کتاب، می‌نویسد: «فرض ما این است که سوپرمدرنیته [با دگرگونی‌های زمانی، مکانی و سوپژکتیو یادشده]، مولد نامکان‌ها است. اگر مکان را، زمینه‌ای برای شکل‌گیری روابط ویژه، دارای تاریخچه‌ی روشن و شناس شده به هویتی مشخص بدانیم، جایی که نتوان چهارچوب رابطه‌ای از پیش مشخص شده و همه‌گیر را میان کسانی که در آن هستند روشن کرد، یا نتوان روندی تاریخی برای شکل‌گیری آن به یاد آورد، یا نتوان هویتی مشخص و متمایز برایش در نظر گرفت، نامکان است» (اوژه، ۹۸). باز به سخن دلوز (۱۳۹۱)، گویی مکان‌ها، سطح‌ها و جاهایی هستند که روی هم تا شده و در هم تنیده شده‌اند و هر بار از یک چشم‌انداز دیده می‌شوند. پیچیدگی زمانی و فضایی دوباره به چشم می‌آید.

اوژه نمونه‌های از نامکان را این گونه نشان می‌دهد: مکان‌های خاطره^۳ [که همین مکان‌های عینی نیستند، جاهایی هستند باز ساخته شده و تکه‌های مکانی درهم‌آمیخته در این مکان‌ها]، جاهایی در گردش و شناور، کنار افتاده و تکه تکه شده، گذرا، ناپای‌دار، [هم‌چون] سکونت‌گاه‌ها و زندگی‌های موقت، چه در شکل تجملاتی و لوکس (هتل‌های زنجیره‌ای) و چه در شکل فلاکت‌بار و غیرانسانی (زاغه‌نشین‌ها، حاشیه‌نشین‌ها، اردوگاه‌های پناهندگان، حلبی‌آبادهایی که محکوم به زوال ابدی هستند و تا همیشه در تب و تاب، و در لعنت فروریختن و از نو سر برافراشتن می‌مانند) (اوژه، ۹۸)؛ حاصل جمع شبکه‌ای از سیستم‌های آمدوشد - که کسانی در همان‌ها سکونت می‌کنند: زندگی‌های فردی [در فضای جمعی] (اوژه، ۹۸) - هواپیماها، قطارها، اتوبوس‌ها، فرودگاه‌ها و پایانه‌ها، مهمان‌خانه‌ها، پارک‌ها، فروشگاه‌های زنجیره‌ای^۴، ... «مکانی»

1- return to the self

۲- اگر فرصتی باشد، در جای دیگر، بر همین اساس می‌توان نشان داد که چرا روی‌کرد سیاسی فوکو به شرق، آن خودآیینی و آزادی را در خود ندارد؛ که چرا شرق فوکو، هتروتوپیا نیست و نباید به آن دل بست، و چرا واکاوی و پیشنهاد کسانی چون بالیبار ره به آزادی ندارد. برای نوشته‌ی بالیبار نگاه کنید به:

http://www.liberation.fr/debats/2015/01/09/trois-mots-pour-les-morts-et-pour-les-vivants_1177315 (<http://problematiqua.com/balibar-charlie>).

3- places of memory

۴- اوژه در این بخش به نوشته‌های میشل دوسترو اشاره می‌کند. نامکانی فروشگاه‌های بزرگ، آن چنان است که دوسترو توصیف می‌کند: به مانند خانه‌کردن در جای دیگران [هم‌چون چریک‌ها] و به کاربردن تاکتیک‌های خود در زمین آن‌ها؛ به چنگ آوردن قلمروهایی که جای‌گاه اعمال هژمونی بر فضاها، آدم‌ها و کالاهاست؛ آدم‌ها، جای‌گاه‌ها را به چنگ خود درمی‌آورند، آن‌ها را به فضای ویژه‌ی خود دگر کرده و از آن خود می‌کنند تا زندگی خویشتن را در آن پی گیرند. درون نظم سربراشده، نوآوری خود را به کار می‌اندازند و از ساخته‌های نهادهای چیره برای رسیدن به خواسته‌های خود بهره می‌برند. هم‌چنان که سخن گفتن، بهره گرفتن از سامان زبانی سربراشده،

دربدارنده‌ی جابه‌جایی (اوژه، ۹۹). جابه‌جایی چیزهایی که نه در ذات ثابت و ساکن (نقد مارکسی)، نه در خاستگاه (نقد فوکویی)، که در پراکسیس، در حال شدن هستند. اوژه با اشاره به کتاب «جهان ادراک» مرلوپونتی، این نامکان‌ها، این فضاها، این انسان‌شناختی را، «آگزیستانسیل» می‌داند، یعنی وجود آن‌ها، در ارتباط با پیرامونشان ممکن می‌شود (اوژه، ۱۰۰)؛ چیزی که آن جا ... هست، هم نگریستن است و هم پویدن^۱؛ درون آن شدن، از آن گذر کردن، آن را با خود بردن^۲ (اوژه، ۱۰۰). نه اقیانوس‌ها، نه کوه‌های پربرف، نه آسمان‌خراش‌های شهرها، که خود «مسافر بودن»^۳، صورت نوعی نامکان است (اوژه، ۱۰۷)؛ گردش‌گر، زائر (اوژه، ۱۱۰)، آن کس که به «آیین گذار» در می‌آید (اوژه، ۱۱۱). نامکان «عکس‌هایی است» که در خاطره‌ی [مسافر]، به گونه‌ای به هم ریخته و در هم و بر هم، ترکیب شده و از نو یکپارچه می‌شوند (اوژه، ۱۰۶)؛ نامکان، جایی است که بی‌کرانگی اقیانوس، برآمدگی کوه‌ساران پربرف، و سر به فلک کشیدگی آسمان‌خراش‌ها دیده می‌شود (اوژه، ۱۰۶ و ۱۰۷). نامکان، «جای‌گاه تماشاگر بودن است، [جای‌گاه حس کردن]، نه آن جا که بدان نگریسته شده» [او حس می‌شود] (اوژه، ۱۰۷). اوژه، در پایان نوشته‌اش (اوژه، ۱۳۴)، بخشی از نوشتار آگاسینسکی (Agacinski, 1987) درباره‌ی شهر را می‌آورد: «یک نامکان، یک هیچ‌جا، آن گونه که فوکو بدان هتروتوپیا می‌گوید».

برای به زبان آوردن سخن خویش است (کاظمی، ۱۳۸۸: ۵۵ و ۵۸).

1- doing

۲- خواندن این دو پاره از دکارت، برای نشان دادن یکپارچگی و آمیختگی و پرهیز از استعلایی اندیشیدن، خالی از نیکویی نیست: سکنا [نفس] را در بدن، مانند قرار گرفتن کشتی‌بان در کشتی نباید فرض کرد؛ چه، با این فرض، فقط حرکت دادن اعضا درست می‌شود ولیکن دارا بودن عواطف و خواهش‌ها، چنان که ما داریم، به عبارت دیگر، [برای این چنین] انسان واقعی بودن، مقتضی است که نفس با بدن پیوستگی و یگانگی کامل داشته باشد (برگرفته از «گفتار در روش». برگردان محمدعلی فروغی. مهر دامن. ۱۳۸۵: ۱۱۹). و، طبیعت به وسیله‌ی این احساس‌های درد، گرسنگی، تشنگی و مانند این‌ها، به من می‌آموزد که جای گرفتن من در بدنم مانند جای گرفتن کشتی‌بان در کشتی نیست، بل که [بالتر از این]، سخت با بدنم متحد هستم، و آن چنان با آن در آمیخته‌ایم که با هم یک واحد نام را تشکیل می‌دهیم (تأملات در فلسفه‌ی اولی. برگردان احمد احمدی. سمت. ۱۳۸۵: ۱۰۲).

۳- اوژه (هم‌چون دلوز) به در سفر و در گذر بودن، بدون داشتن مقصد بیش‌تر تاکید دارد؛ بر آیین گذار، جدای از آن که پس از گذر از آن به کجا می‌رسیم. در بخشی از کتاب، به پاساژهای بنیامینی (اوژه، ۱۱۴) و پرسه‌زن بودلری (اوژه، ۱۱۲) اشاره می‌کند - پرسه‌زنی شیوه‌ای از زندگی و تفکر فلسفی است، نه فقط قدم زدن در شهر. در این بخش هم، به فرم اندیشه‌ی اوژه درباره‌ی نامکان‌ها پرداخته‌ام، نه به روی‌کرد معنایی شخصی‌ای که او برای کار خود در نظر می‌گیرد. روی‌کرد معنایی این فرم را از فوکو گرفته‌ام.

۳-۲. هتروتوپیا

هتروتوپیا در دید فوکو، جایی بیرون از هژمونی مسلط است، جای «دیگر» است. او، نخستین بار، در «نظم اشیاء»، هنگام یاد کردن از نوشته‌ی بورخس درباره‌ی دسته‌بندی جانوران در دانش‌نامه‌ی چینی، به هتروتوپیا می‌پردازد (فوکو، ۱۳۸۹: ۱۶). سپس، در سخنرانی «اندر دیگر جاها: اتوپیاها و هتروتوپیاها» (Foucault, 1967) می‌گوید: «ما اکنون درون هم زندگی می‌کنیم؛ اکنون روزگار هم‌زمان هم بودن‌هاست؛ دور بودن، و هم‌هنگام، نزدیک بودن؛ پهلو به پهلو هم ساییدن گرچه از هم جدا بودن. اکنون، درنگی از زمان است که در آن، تجربه‌ی ما از جهان، کم‌تر به سان زندگی‌ای است که در درازای تاریخ پیش‌رفته و انباشته شده باشد؛ بیش‌تر، پیوستگی‌ای از تکه‌پاره‌هایی است که به هم تنیده شده و در هم پیچیده‌اند».

فوکو به زمان‌مند بودن انگاره از جا و فضا در هر روزگاری می‌پردازد و می‌گوید، برای نمونه، «در سده‌های میانی، جاها در سلسله‌مراتبی فراتر - فروتر که نشان‌دهنده‌ی مقدس و شایسته‌ی احترام، یا بی‌حرمت و ناستوده بودن است، از هم جدا شده و در برابر هم گذاشته می‌شدند؛ آن چنان که ملکوت آسمان‌ها در برابر زمین بود. یا حریم‌های محروسه از سرزمین‌های بی‌صاحب، و شهر از روستا جدا می‌شد. مکانی در برابر مکانی دیگر؛ مکانی که چیزهایی که در آن بودند [هم‌چون فرزندان خدا در زمین]، جایشان آن جا نبود؛ بدان رانده شده بودند [و باید به جای خودشان باز می‌گشتند]، و مکانی که جای‌گاه طبیعی چیزها بود. یعنی انگاره‌ی مکان، از بابت جای چیزی بودن، از بابت استقرار و تعیین موقعیت [ثابت] روشن می‌شد (Foucault, 1967)». فوکو به دگرگونی‌ای که گالیله در این کیهانی‌اندیشیدن ایجاد کرد می‌پردازد: «این که زمین به دور خورشید می‌گردد، سخن تازه‌ای نبود؛ بنیاد کار گالیله این بود که بی‌کرانگی فضا را نشان داد. از این رو، مکان دیگر یک جای‌گاه ثابت نبود، چیزی بود در حرکت و پویای خودش - هر چند بسیار کند» (Foucault, 1967). اکنون، در روزگار ما، هر دو انگاره از مکان، هم جای‌گاه چیزها بودن و هم پویای و رابطه‌ای که میان آن جای‌ها هست به چشم می‌آیند؛ «برای ما، فرم رابطه‌ای که میان جاهای گوناگون وجود دارد مساله است، کنار هم بودن‌ها، شیوه‌های انباشته شدن چیزها در جاها، گردش چیزها در جاها، نشان‌گذاری‌ها و دسته‌بندی‌های آن‌ها. از این رو، مکان برای ما، هم خود جاها و رابطه‌ی میان آن‌ها، و هم چگونگی جای‌گرفتن و خانه‌گزیدن در آن‌هاست.... ما درون فضایی خالی زندگی نمی‌کنیم، درون مجموعه‌ای از روابط به هستی خود ادامه می‌دهیم که جاهای زندگی ما را تعیین می‌کنند؛ جاهایی که نه به سادگی از هم جدایی‌پذیرند و نه می‌توان آن‌ها را به هم فروکاست یا یکی در چشم آورد» (Foucault, 1967). فوکو درباره‌ی شیوه‌های برخورد با این تکه‌پاره بودن جاها، کنار هم بودن آن‌ها در عین

جدایی، رابطه، حرکت و دگرگونی مکان در زمان، می‌گوید^۱: «می‌توان به رابطه‌ی میان مکان‌های دارای کاربری گوناگون پرداخت. می‌توان خود راه‌ها، خیابان‌ها، وسایل آمدوشدی هم‌چون قطارها را در چشم آورد؛ که هم‌زمان، هم رفتن از جایی به جای دیگر است و هم چیزهایی را درون خود انباشته و نگهداری می‌کند و با خود [از پیش ما] می‌برد. یا می‌توان به اتاق‌های یک خانه، و آن چه در هر یک می‌گذرد، و این که چگونه در کنار هم هستند و چه رابطه‌ای میان آن‌هاست، پرداخت؛ یا به آسایش‌گاه‌ها و خوابگاه‌هایی که تا اندازه‌ای از شلوغی جمع دور هستند، کافه‌هایی که یک دم از هیاهو دورمان می‌کند، سینماها، پلاژها در ساحل و... [وانگهی] از میان همه‌ی این امکان‌ها، من به کاویدن آن‌هایی گرایش دارم که گویی در میان همه‌ی این جا و مکان‌ها شناور هستند و با همه ارتباط دارند. اقرار گرفتن در چنین جای‌گاهی [این امکان را می‌دهد که به روابط حاکم بر جاهای دیگر به دیده‌ی تردید بنگرم یا به پرسششان بکشم تا آن‌ها را دریابم، یا می‌توانم آن چه به چشم می‌آید او به عمد نشان داده می‌شود تا باور کنم که واقعیت است] را نادیده بگیرم، یا آینه‌ای در برابر این روابط بگذارم و امکانی نوین از رابطه‌ها و آن چه آن‌ها را تعیین می‌کند تخیل کنم، گرچه پندار من، تصویرهایی برگرفته از همان فضاها باشد» (Foucault, 1967). در نگاه فوکو، این جاها: «هتروتوپیا»ها، همواره هم‌چون انعکاس، هم‌چون آینه در برابر جاهای دیگر ایستاده‌اند. جاهایی واقعی، که جای گرفتن در آن‌ها، هم‌زمان هم توان باریک‌بینی و بازبینی جاها در پیوندی که با زمینه‌ی خود دارند را می‌دهد، و هم توان اصلاح و دیگرگونه نگرستن - خواستن آن‌ها را؛ انگار که اتوپیا به واقعیت بیانجامد.

فوکو، سپس، در بخش دیگری از همین سخنرانی، تلاش می‌کند به نمونه‌هایی از این هتروتوپیاها بپردازد (Foucault, 1967). او از هتروتوپیا، در جوامع کهن و ابتدایی، با تعبیر «هتروتوپای بحرانی» یاد می‌کند و بر این باور است که هتروتوپیا در روزگار ما، به «هتروتوپای انحراف» تبدیل شده است؛ جاهایی «خلاف» هنجارهایی که در مکان‌های «عادی» پذیرفته شده است، هم‌چون زندان یا بیمارستان روانی؛ در چنین دگرجهایی، مناسبات رفتاری و ارتباطات میان آدم‌ها هم‌خوان با «اعتدال»^۲ خواسته شده در میان دیگر مردمان نیست. هتروتوپیا، جاهای حفاظت‌شده و اختصاص یافته به یک گروه هم است؛ فضاهای مقدس یا ممنوعه که تنها از پی آیین‌های گذار، هم‌چون شستن تن، یا ماندن در فضاهای میانی هم‌چون اتاق انتظار و... می‌توان بدان وارد شد؛ جاهایی که تنها به آدمیانی ویژه اختصاص دارد که، در میان دیگران، موقعیتی خاص دارند و پای گذاشتن دیگران به آن جاها، تنش ایجاد

۱- کوتاه‌نویسی و جابه‌جایی از من است.

می‌کند؛ مکان‌هایی که تنها برخی از آدمیان اجازه‌ی ورود و حضور در آن را دارند، یا به خاطر ویژگی‌ای که دارند، نباید از آن بیرون بیایند؛ جاهایی که تنها مردان بالغ و بزرگسال می‌توانند در آن‌ها باشند؛ جدایی‌هایی که میان زنان حائض حضور آن‌ها پاکی مردان را تهدید می‌کند یا باردار حضور دیگران آن‌ها را تهدید می‌کند؛ با دیگران هست؛ جاهایی که سال‌خوردگان باید در آن بمانند؛ بایگانی‌ها و موزه‌ها که تصویری استعاری و کلی از تکه‌پاره‌های کنار هم چیده شده، و ناهم‌زمانی‌های بیرون از زمان ما را پیش چشممان می‌کشند؛ روسپی‌خانه‌ها؛ مدرسه‌های شبانه‌روزی؛ دوران سربازی و آموزش نظامی‌گری برای مردان جوان، که گویی در آن، برای نخستین بار، تظاهرات بلوغ جنسی در «جایی دیگر» و دور از خانه از مردان خواسته می‌شود، و مرد به گونه‌ای جدی در جای‌گاه نرینه پذیرفته شده و نقش‌های جنسی به او گوش‌زد می‌شود؛ یا «ماه عسل» برای دختران، [که هم‌چون آیین‌گذاری است] برای پذیرفته شدن در نقش تازه [زن - مادر]. در واقع مهمان‌خانه‌ی مقصد، یا حتی همان وسیله‌ای که سوار شدن به آن باید دختر باکره را از ما جدا کند، و قرار است زمینه‌ای برای رسیدن به جای دور نگه داشته شده و پوشیده در اوهامی باشد که در آن دختر به زن گذار می‌کند، هتروتوپیا است؛ هتروتوپیا فضایی است که این تخطی - گذار در آن رخ می‌دهد، آن چه نباید عادی، هر روزه، و نزدیک ما رخ دهد. معماری و تشخیص مکانی مهمان‌خانه، یا موقعیت جغرافیایی آن مهم نیست، مهم «جا»یی است که گذار در آن رخ می‌دهد، گیرم که در روزگار ما، این یا آن هتل باشد.

نتیجه‌گیری

مارکوس، با طرح دگرگون شدن انگاره‌ی کلاسیک از زمان و میدان، در دوره‌ای که چرخش فرهنگی، دگرگون شدن ساختاری حوزه‌ی عمومی، درهم‌تنیدگی زیست‌جهان و سیستم (هابرماس)، به هم خوردن ساختار جامعه‌ی سرمایه‌داری، تغییر برداشت از سلسله‌مراتب مردمان در کلیت جهان استعمارگر/استعمارشده (ما/آنها) و... مشخصه‌ی آن است، بر بایستگی تغییر در فرم مردم‌نگاری تاکید کرده و از امکان گونه‌ای از مردم‌نگاری، به نام مردم‌نگاری چندجایی سخن می‌گوید. در این مقاله کوشیدم گونه‌ای از این مردم‌نگاری را، یک اتنوگرافی چندنامکانی را، با نام «زندگی‌نگاری» پیش‌نهاد دهم و آن را در جاهایی پی‌بگیرم که به تعبیر اوژه، نامکان هستند. نشان دادم که این نامکان‌ها در پیش‌نهاد من، ویژگی هتروتوپیی فوکویی را دارند. در این هتروتوپیاها، زندگی با مناسبات ارتباطی متفاوت و به شیوه‌ای دیگر از الگوهای رسمی تبلیغ و تجویز شده پی گرفته می‌شود؛ شیوه‌هایی که از دید من، آلترناتیوهای رهایی‌بخش هستند. هتروتوپیاها، من، جایی بالقوه بوده است برای مسافرها، غریبه‌ها، شهرستانی‌ها، روستاییانی که با شهر راه نیامده و در حاشیه مانده‌اند، تهی‌دستانی که از سرمایه‌های رایج

بی‌بهره‌اند، کارگراها، مردان مجرد، سربازهای اجباری، خوابگاهی‌ها، زندانی‌ها، دگراندیشان، طردشدگان، آدم‌های بدنام.

زندگی‌نگاری من درباره‌ی «دوستی» (در میان مردان)، در سال‌های ۱۳۹۳ و ۱۳۹۴، با گفت‌وگو پیرامون برادری، دوستی، مردانگی، و برخی مداخل هم‌چون سیگار کشیدن، ورزش (کشتی، زوران [ورزش پهلوانی]، فوتبال)، سیاست، جنبش دانش‌جویی و... و هم‌چنین با زیستن در خوابگاه، پادگان و زندگی با سربازها، و سفرهای پیاپی میان تهران و آذربایجان و کوردستان پی گرفته شده است؛ نامکان‌هایی که از پی گونه‌ی ویژه‌ی دوستی، رفاقت میان مردان، بر پایه‌ی مردانگی ریخت گرفته و ریخت‌های مردانه‌زیستن در آن‌ها پی گرفته می‌شود، به ترتیبی که چنین ریخت‌هایی، در موقعیت عمومی جامعه، نه بر اساس مردانگی، که بر اساس دیگر شکل‌دهنده‌ها، هم‌چون برابری‌خواهی زن با مرد، خانواده، رابطه‌ی همسری، تقدم بانوان و کودکان، روابط کارفرما - کارگر، فرهنگ زنانه - طبیعت بی‌فرهنگ مردانه، سرمایه‌دار - کسی که جز تن خود چیزی ندارد، بزرگسالی - فرزند، پدری - همسری، مالکیت بر سرمایه‌ی خصوصی و غیراشتراکی زنان - خواست زنان برای به مالکیت در آمدن در رقابت میان مردان و... تعیین می‌شوند. برای بیش از یک سال و نیم، مشاهده‌ی میدانی و یادداشت‌برداری، عکاسی، گفت‌وگو، مطالعه، فیلم دیدن و عملاً درک موقعیت‌های چالش‌برانگیزی چون حضور در حمام عمومی، زورخانه در تهران، سقز، سنندج و شهرستان‌های کرمانشاه، قهوه‌خانه در تهران و مشکین‌شهر، مسافرخانه‌های درجه پایین میان تهران و آذربایجان و کوردستان، خوابگاه مدرسان دانشگاه در شهرستان‌ها، خوابگاه کوی پسران دانشگاه تهران، خوابگاه دانشگاه فرهنگیان، خوابگاه دانشکده‌ی پلی‌تکنیک امیرکبیر، خوابگاه دانشگاه خوارزمی، خوابگاه دوازده فروردین دانشگاه تهران، و دو تیم فوتسال در آذربایجان و کوردستان انجام گرفته است. ساعت‌ها درباره‌ی قهوه‌خانه، زورخانه، حمام عمومی، خوابگاه و... یادداشت‌برداری تصویری و نوشتاری انجام گرفته تا منظومه‌ی بس دیرپاب «دوستی» رخ بنماید. بخشی از داده‌ها نیز در کار میدانی‌ام در منطقه‌ی نعمت‌آباد تهران، در پروژه‌ای که برای دریافتن ساخت مردانگی در زندگی مردانی که مورد تجاوز قرار گرفته‌اند داشته‌ام، محک خورده‌اند. بدین ترتیب کوشیده‌ام یک بار روش مردم‌نگاری چندجایی را، از پی بی‌شمار سفر و از خود بیرون زدن، با گذار پیاپی از این هتروتوپیا به آن موقعیت نامکانی هتروتوپیک، در عمل اجرا کنم. میدان من، جایی است که دوستانم هستند.

منابع

- آدورنو، تئودور و ماکس هورکهایمر (۱۳۸۹). *دیالکتیک روشنگری: قطعات فلسفی*. برگردان مراد فرهادپور و امید مهرگان. تهران: گام نو. (چاپ چهارم).
- آگامبن، جورجو (۱۳۸۸). *همبودگی آینده*. برگردان فؤاد جراح‌باشی. تهران: ققنوس.
- آگامبن، جورجو (۱۳۸۹). *آپاراتوس چیست؟*. برگردان یاسر همتی. تهران: رخ داد نو.
- الیاده، میرچا (۱۳۹۳). *اسطوره‌ی بازگشت جاودانه*. برگردان بهمن سرکاراتی. تهران: طهوری.
- اوژه، مارک (۱۳۸۷). *نامکان‌ها؛ درآمدی بر انسان‌شناسی سوپرمدرنیته*. برگردان منوچهر فره‌مند. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- ایمان، محمدتقی (۱۳۹۱). *روش‌شناسی تحقیقات کیفی*. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- باتای، ژرژ (۱۳۹۱). *اقتصاد عام*. برگردان زهره اکسیری و پیمان غلامی. تهران: به نگار.
- باشلار، گاستن (۱۳۹۱). *بوطیقای فضا*. برگردان مریم کمالی و محمد شیربچه. تهران: روشن‌گران و مطالعات زنان.
- بوبر، مارتین (۱۳۸۰). *من و تو*. برگردان ابوتراب سهراب و الهام عطاردی. تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز.
- پانیچ، لئو و کالین لیز (۱۳۸۶). *مانیفست پس از ۱۵۰ سال*. برگردان حسن مرتضوی. تهران: آگاه.
- دانیالی، عارف (۱۳۹۳). *میشل فوکو: زهد زیبایی‌شناسانه به مثابه گفتمان ضد دیداری*. تهران: تیسرا.
- دبور، گی (۱۳۹۳). *جامعه‌ی نمایش*. برگردان بهروز صفدری. تهران: آگه. (چاپ دوم).
- دلوز، ژیل (۱۳۹۲). *یک زندگی...*. برگردان پیمان غلامی و ایمان گنجی. تهران: زاوش.
- دلوز، ژیل و مایکل هارت (۱۳۹۱). *نام‌های تاریخ و نه نام پدر: سیمنارهای ضد ادیب و هزار فلات*. برگردان - زهره اکسیری و پیمان غلامی. تهران: رخ داد نو.
- دیلتای، ویلهلم (۱۳۸۹). *تشکل جهان تاریخی در علوم انسانی*. برگردان منوچهر صانعی دره‌بیدی. تهران: ققنوس.
- دیوبی، جان (۱۳۹۱). *هنر به منزله‌ی تجربه*. برگردان مسعود علیا. تهران: ققنوس.
- زیمل، گئورگ (۱۳۹۲). *درباره‌ی فردیت و فرم‌های اجتماعی*. برگردان شهناز مسمی‌پرست. تهران: ثالث.
- سایمونز، جان (۱۳۸۸). *فوکو و امر سیاسی*. برگردان کاوه حسین‌زاده راد. تهران: رخ داد نو.
- شورچه، محمود (۱۳۹۳). *فوکو، فضا و برنامه‌ریزی*. تهران: مدیران امروز.

- علیوردی نیا، اکبر (۱۳۹۰). *جامعه‌شناسی کارتن‌خوابی*. تهران: جامعه‌شناسان.
- فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۹۰). *مردم‌نگاری سفر*. تهران: آراسته.
- فرهادپور، مراد (گردآورنده) (۱۳۹۱). *نام‌های سیاست*. تهران: بیدگل.
- فوکو، میشل (۱۳۸۹). *تئاتر فلسفه: گزیده‌ای از درس‌گفتارها، کوتاه‌نوشت‌ها، گفت‌وگوها و...* برگردان نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده. تهران: مرکز.
- فوکو، میشل (۱۳۸۹). *نظم اشیاء: دیرینه‌شناسی علوم انسانی*. برگردان یحیی امامی. تهران: پژوهشکده‌ی مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- فوکو، میشل (۱۳۹۰). *باید از جامعه دفاع کرد: درس‌گفتارهای کلژ دو فرانس ۱۹۷۶ - ۱۹۷۵*. برگردان رضا نجف‌زاده. تهران: رخداد نو.
- فوکو، میشل (۱۳۹۰). *تولد زیست‌سیاست: درس‌گفتارهای کلژ دو فرانس ۱۹۷۹ - ۱۹۷۸*. برگردان رضا نجف‌زاده. تهران: نی.
- فوکو، میشل (۱۳۹۰). *گفتمان و حقیقت: تبارشناسی حقیقت‌گویی و آزادی بیان در تمدن غرب*. برگردان علی فردوسی. تهران: دیبایه.
- فوکو، میشل (۱۳۹۰). *مراقبت و تنبیه: تولد زندان*. برگردان نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده. تهران: مرکز. (چاپ نهم).
- فوکو، میشل (۱۳۹۲). *اراده به دانستن*. برگردان نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده. تهران: نی. (چاپ هشتم).
- فوکو، میشل (۱۳۹۷). *درآمدی بر انسان‌شناسی کانت*. برگردان علی‌مراد عناصری. تهران: کتاب برادر.
- کاظمی، عباس (۱۳۸۸). *پرسه‌زنی و زندگی روزمره‌ی ایرانی*. تهران: آشیان.
- کریستوا، ژولیا (۱۳۸۹). *فردیت اشتراکی*. برگردان مهرداد پارسا. تهران: روزبهان.
- کلی، مایکل (۱۳۹۳). *نقد و قدرت: بازآفرینی مناظره‌ی فوکو و هابرماس*. برگردان فرزانه سجودی. تهران: اختران. (چاپ دوم).
- مارکس، کارل (۱۳۸۷). *دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴*. برگردان حسن مرتضوی. تهران: آگه. (چاپ چهارم).
- مارکس، کارل (۱۳۸۶). *سرمایه: نقدی بر اقتصاد سیاسی (جلد اول)*. برگردان حسن مرتضوی. تهران: آگه.
- محمدپور، احمد (۱۳۹۰). *روش تحقیق کیفی: ضد روش*. تهران: جامعه‌شناسان.
- مرلوپونتی، موریس (۱۳۹۱). *جهان ادراک*. برگردان فرزاد جابرالانصار. تهران: ققنوس.
- Agacinski, Sylviane (1987), 'La ville inquiete', *Le Temps de la réflexion*.

- Anderson B. (1991), *Imagined Communities: Reflections on the Origin and Spread of Nationalism*. New York: Verso.
- Althusser, Louis (2010), *For Marx*. Translated by Ben Brewster. Verso.
- Amit, Vered, ed., (2000), *Constructing the Field: Ethnographic Fieldwork in the Contemporary World*. London: Routledge.
- Appadurai A. 1996. *Modernity at Large: Cultural Dimensions of Globalization*. Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Atkinson, P., & Hammersley, M. (1994), Ethnography and participant observation. In N. K. Denzin & Y. S. Lincoln (Eds.), *Handbook of qualitative research*. (pp. 248-261). Sage.
- Bataille, Georges (2001), *the unfinished system of non-knowledge*. Michelle Kendall & Stuart Kendal.
- Biehl, João and McKay, Ramah (2012), "Ethnography as Political Critique", *Anthropological Quarterly*, Vol. 85, No. 4, p. 1209–1228, by the Institute for Ethnographic Research (IFER) a part of the George Washington University.
- Buber, Martin (1998), *"The Knowledge of Man: Selected Essays"*. Atlantic Highlands, NJ: Humanities Press International, Inc.
- Buick, Adam (1973), "Marx, theoretician of anarchism", *L'Europe en formation*, no 163-164.
- Carson, Benjamin D. 2003, "Towards a Postmodern Political Art: Deleuze, Guattari, and the Anti-Culture Book". *Rhizomes*, Issue 7 (Fall 2003).
- Creswell, John W. (2007), *"Qualitative Inquiry & Research: design: Choosing among five approaches"*. Sage Publications, Inc.
- Deleuze, Gilles and Félix Guattari (1987), *"A Thousand Plateaus: Capitalism and Schizophrenia"*. Translation and Foreword by Brian Massumi. The University of Minnesota Press.
- David B. Edwards, "Afghanistan, Ethnography, and the New World Order", pp. 345-60 from *Cultural Anthropology* 9:3 (Aug., 1994). by the American Anthropological Association.
- Falzon, Mark Anthony (ed) (2009), *"Multi-Sited Ethnography: Theory, Praxis and Locality in Contemporary Research"*. Ashgate Publishing.
- Fine, M (1994), "Working the Hyphens: Reinventing Self and Other in Qualitative Research." In *Handbook of Qualitative Research*, edited by N. Denzin and Y. Lincoln, 70–82. London: Sage.
- Foucault, Michel (1984), "Of Other Spaces, Heterotopias (Utopias and Heterotopias)". *Architecture, Mouvement, Continuité* 5: 46-49.
- Foucault, Michel (1997), *"Ethics: subjectivity and truth"*. Edited by Paul Rabinow; translated by Robert Hurley and others. The New Press.
- Foucault, Michel (2008), *"Introduction to Kant's Anthropology"*. Translated by Roberto Nigro and Kate Briggs. Semiotext (e).
- Garlick, Steve (2002), "The beauty of friendship: Foucault, masculinity and the work of Art", *Philosophy & social criticism*, vol 28 no 5, pp. 558–577.
- Garot, Robert (2007), "Where You From! Gang Identity as Performance", *Journal of Contemporary Ethnography*, Vol 36 Number 1, 50-84.

- Gill, Zsuzsa (2001), "Critical Ethnography in the Time of Globalization: Toward a New Concept of Site". *Cultural Studies ↔ Critical Methodologies*, Vol 1 No 3, 319-334.
- Gros, Frederic (2005), "Course Context" in: Foucault, *The Hermeneutics of The Subject*, edited by Frederic Gros, Palgrave, Macmillan.
- Gupta A, Ferguson J. (1997), Beyond "Culture": Space, Identity, and the Politics of Difference. In *Culture, Power, and Place: Explorations in Critical Anthropology*, Ed. A Gupta, J Ferguson, pp. 33-51. Durham, N.C.: Duke University Press.
- Hannerz, Ulf (2003), "Being There... and There... and There! Reflections on Multi-Site Ethnography". *Ethnography* 4(2):20 1-16.
- Hannerz, Ulf (2004), "*Foreign News: Exploring the World of Foreign Correspondents*". Chicago: University of Chicago Press.
- Howell, Jayne (2004), "Turning out good ethnography, or talking out of turn? Gender, Violence, and Confidentiality in Southeastern Mexico", *Journal of Contemporary Ethnography*, Vol. 33 No. 3, 323-352.
- Ingold, Tim (2008), "Anthropology is not Ethnography". *Read at the University of Edinburgh 12 March 2007, Proceeding of British Academi*, 154, 69-92.
- Kearney M. 2004. *Changing Fields of Anthropology: From Local to Global*. Toronto: Rowan & Littlefield Publishers Inc.
- Marcus, George E., Michael M. J. Fischer (1999), "*Anthropology as Cultural Critique: An Experimental Moment in the Human Sciences*". University of Chicago Press.
- Marcus, George E. (1995), "Ethnography in/of the world system: the emergence of Multi-sited Ethnography". *Annual review of anthropology*, Vol. 24, 95-117.
- Marcus, George E. (2005), *Multisited Ethnography: Five or Six Things I Know About It Now*. In: Problems and Possibilities in Multi-sited Ethnography Workshop, 27-28 June 2005, University of Sussex. (Unpublished). <http://eprints.ncrm.ac.uk/64>.
- Owton, Helen and Allen-Collinson, Jacquelyn (2014), "Close But Not Too Close: Friendship as Method(ology) in Ethnographic Research Encounters", *Journal of Contemporary Ethnography*, Vol. 43(3) 283-305.
- Robben, Antonius C. G. M. & Jeffrey A. Sluka (Editors) (2007), "Ethnographic Fieldwork: An Anthropological Reader. Blackwell Publishing.
- Robinson, Andrew and Tormey, Simon (2012), "Beyond the state: Anthropology and actually-existing-anarchism". *Critique of Anthropology*, 32(2) 143-157.
- Roy, Subhadip and Pratyush Banerjee (2012), "Finding a Way Out of the Ethnographic Paradigm Jungle". *The Qualitative Report*. Vol 17, 1-20.
- Smith, B., J. Allen-Collinson, C. Phoenix, D. Brown, and A. Sparkes (2009), "Dialogue, Monologue, and Boundary Crossing within Research Encounters: A Performative Narrative Analysis." *International Journal of Sport & Exercise Psychology* 7 (3): 342-59.
- Stivale, Charles J. (2008), "*Gilles Deleuze's ABCs: The Folds of Friendship*". The

Johns Hopkins University Press.

- Tillmann-Healy, L. (2003), "Friendship as Method". *Qualitative Inquiry* 9 (5): 729-49.
- Tillmann-Healy, L. M., & Kiesinger, C. E. (2001), Mirrors: Seeing each other and ourselves through fieldwork. In K. Gilbert (Ed.), *the emotional nature of qualitative Research* (pp. 81-108). Boca Raton, FL: CRC Press.
- Wittel, Andreas (2000), "Ethnography on the Move: From Field to Net to Internet", *FQS* 1(1), Art. 21.

